

گفت یا پرده از طریق عتاب من و تو تهر دو خواجه
 تا شایم منبده بازگاه سلطانیم من ز خدمت د
 نیاسودم کاو پگاه در سفر بودم تو نریج آرموده
 زحصار من سپاسان نه باد کرد و عیارم قدم من
 بسی پشتر است پس چراغ تو پشتر است
 تو بر بندگان مروئی با کنیزان یا سمن بوی گفت
 من سر بر آستان دارم نه چو تو سر بر آسمان دارم
 هر که پهوده کردن افزارد نه خوشترین را بگردن انداز
 حکایت یکی از صاحبان زود آرمائی را بدیدیم
 برآمده و درخشم شده و کف بر دماغ آورده گفت
 ای چه حالت گفتند فلان شخص دشنام داد گفت این

آدمی

فرمایند سزار من بر می دارد و طاق سخنی نمی آرد
 قطعه لاف سر چکی و دعوی مردی بگذار عا جز
 نفس فرماید چو مردی چه زنی که کت از دست
 دهنی شیرین کن مردی آن میت که مثنی بزنی
 بروهنی اگر خود بر در پیشانی پس نه مرد است
 آنکه در وی مردی میت سنی آدم سرشت از خاک
 دارد اگر خاکی نباشد آدمی میت حکایت بزرگی را
 پرسیدند از نیرست اخوان صفا گفت کینه آنکه مرا
 خاطر یاران بر مصالح خود مقدم دارند و حکما گفته
 که برادر که در دست خویش است نه برادر نه خویش است
 میت همراه اگر شب کف دهمه تو میت دل